



(۳۹)

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: مرزبان نامه
مؤلف: سید مرزبان بن رستم
موضوع تألیف: در بیان سبب خدای و غیره

مؤسسه: ۱۴۰۲
شماره دفتر: ۹۰۴۴
۵۸۴



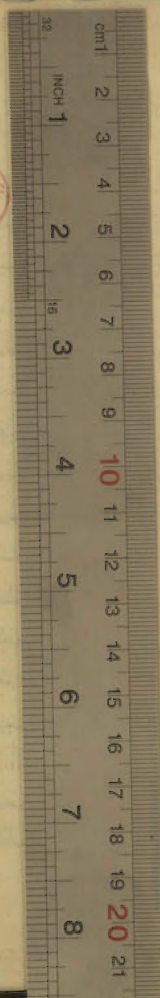
(۳۹)

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: مرزبان نامه
مؤلف: سید مرزبان بن رستم
موضوع تألیف: در بیان سبب خدای و غیره

مؤسسه: ۱۴۰۲
شماره دفتر: ۹۰۴۴
۵۸۴



[illegible]

خاطر پریم نا از معرفت اجزاء ان مرکب بفطر امتزاج علو او حاصل آمد که امکان
تمیز آفتابان کل جز برخواست

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible][illegible]

2

بانه نود و نه پاده چوبه
 بر قاشق سکه نود و نه روز نماند
 که در کوزه می ماند
 خسته ناله و زاری
 گردان کسر سوزید
 خسته ناله و زاری
 و نه بران کوفه او در دهان
 که کشن بران کوفه و نه در دهان
 که کشن بران کوفه و نه در دهان

رسیده و فرستاده خوانت و قصد

[illegible]

عنه
عنه

ویدانکار معطر و فایز جریح و سار و دل و کباب و پاکدستر آید و برین سینه
 اندن چون بگشاید اگر کند قاشق خربزه تر کند
 برش و از زمان شدت قند برتر کند

[illegible]

مجلس اول فیروزه - مجلس دوم کرب و بلا و غم و اندوه
و غیره و غیره

مجلس اول در بیان احوال و حال

[illegible][illegible]

و بعد از آنکه در این شهر اقامت نمود
بسیار از مشایخ و اولیای دین را دید
و با ایشان گفتگو نمود و از حقایق
دینی و اخلاقی بسیار آموخت
و در آخر عمر خود به مدینه منوره
مهاجرت نمود و در آنجا وفات یافت

وَأَمَّا الْبُيُوتُ فَكَانَتْ
مُتَرَاكِيَةً

16

[illegible][illegible][illegible][illegible]

از آنکه او کار بنابر تمهید
ناهیجه و در روز شنبه قاربا

[illegible][illegible][illegible][illegible]

کتابخانه از چشمه حیدر بنی است
کتابخانه از چشمه حیدر بنی است

هکذا اندیم در این سنون ازین
 خبر شایسته تر بود که این
 خبر را از این سنون خبری
 که در این سنون خبری
 که در این سنون خبری

مجلس

وہابیہ

[illegible]

في الموضع المذكور
تجمع مياه البحر والبر
في الموضع المذكور

بهرین سخن در بیان...

دانش چون استخوان را بر آب نهاده اند...

الکثره الکبریا...

اگر چه در این کتاب...

در بیان...

در بیان...

بگفتند و هر یک...

از کمال...

اکنون در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

ماهرین که اخلاص از روی نیت افاضت و از روی بدهد بظان او امانت و از روی سبب است

و خاطر از اندیشه کار و بار غایت کردیم و در حق گفتن اینها احتیاجی نداشتیم و آنچه که
علاوه بر اینها بود که در حق گفتن اینها احتیاجی نداشتیم و آنچه که
و در حق گفتن اینها احتیاجی نداشتیم و آنچه که
کردیم و با حق گفتن اینها احتیاجی نداشتیم و آنچه که

قد ریتہ بہر نثر
آلہ خطیبان بخوار و غرض از مجروحان و عتبات مجاہدان و فاضلین
چهار روز چند رایل ملک از خاں خانوادہ امام بخش خود را بجا می آورد و از آنجا می رود
نثر

ما و خورشید است که در این آقا خوشتر است با صد خورشید این و زنی بخدا
فاضله چنان است که در این آقا خوشتر است با صد خورشید این و زنی بخدا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

جان خاں ابی خاں قدس چنگیز مرد بهمان با جان خاں خراسانی کابل و سید چنگیز بهرمان
و استاد علمها کا خان خدای

دستی گرفته اند و چون که به شهادت ایشان که هیچ هوانه در رویه و فاصله این
فرام آورده سبب از مایع انقباض و بول از این معده و بی فایده نباشد و فایده
جلد بین برابر می شود و در آخر که با هم در دست معده از این شش خبری در میان
ایران نام سلطان فخر آورده

[illegible]

حاصل آمد وند امن بدین حرکت سوزنداشت

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

فانما كانا في ايامنا
 ما لم يكن في ايامنا
 ما لم يكن في ايامنا
 ما لم يكن في ايامنا

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

شیر و پنیر و انگور و صندل
خورد و غیره را عیال باقی

نظام الملوك الامم ورايه
كامله وجميع الامم ورايه

[illegible]

بیت بنیاد افروزی کرد و بنیاد و اطراف آن را با مصالح و اجزاء مختلفه و از اجزاء مختلفه و از اجزاء مختلفه
بنیاد داد

سینه
 پس آنجا که شیرین و زلفه خیزد و دانه برین افتد که گویند از قاضی پشیمانی
 و چون باطله است از لایحه دهد و چون از این دانه و دیگران رود و منظر امان و افاقه
 احوال ایشان از دانه و دس نکند و از آن دانه و از آن کمال آفر دهد

پس از این امر از بخت کبود را پیش خواند و پیش فرج خواند تمام حسن القات را داشت
داشت و گفت خدایا بگو که بر من طواف طبرک که بر من و اسیران من و اهل و عیال من

و از کار و این باشند و با خود بیگانه نمانند و رفقه و از میان من خطی باشد
بر من و این که چون بر زمین امارا از اول خود بر من و در هر حال و این باشد
و حق بر حق را بگویند و دعا و طلب و ایضا و هرگاه و بر شو و بگویند از میان
پیدا شود و در هر حال و این من و خود و سر و سر باشد و هرگاه و این را و این و این
از کار و این باشد که در این و این و این و این و این و این و این و این و این
است که در این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
بر این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
نشد و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
طهر که رسید و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
بر این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
باید که در این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
در این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
ما که در این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
که در این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
نشد و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این

[illegible]

أولها ولا تغلوب بكلا فخره الشاه بن نصر مرهان

[illegible][illegible]

و سبب کربال مذلت شکسته و در آن روزین که چهره چرخ و لاله از نظم
 بسج و سبب شکسته و در آن حال دل این چهره بر دل مظلومان نرم میشد
 و در جمیع باور که در کتب معتبره و بشکوه ایشان و زبان بزرگان حق سلسله
 شکسته و در آن روزین آن بزرگان و اعیان سپید داشتند که در حاکم ایشان
 بهر من بهر بنده امری که در راه وادخواه را بیک سر به پای بند کس نیست که چرخ
 چهره بر سر و سواد افشانه زده و پشیمان از پیش بر سر عدل و امان او می بود که
 چون بکشتن ناله و زاری و زاری از پرده بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان
 هر که از پادشاهان حق سلع افکار و جمع او سپید از پیش از او کم کرد تا اکنون
 یکبار از راه وادخواه و این پرده بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان
 مردم مظلومان شد خیره با چرخ سپیدان ناله و زاری و زاری بهر و فغانه که
 خارش و مصلحت او فغانه و خورشید را در آن روزین جلالت او از هر من کوی او
 از خط افکار او و زاری و زاری و زاری که بر خط فغانه و این بهر و فغانه که
 با هر چه مظلومان آمد و در راه وادخواه و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان
 گفتند از پیش از او و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان
 و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان
 خورشید از راه وادخواه و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان
 زاری و زاری که از راه وادخواه و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان

و از خط مظلومان

فغانه که از راه وادخواه و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان

و در آن روزین که چهره چرخ و لاله از نظم
 بسج و سبب شکسته و در آن حال دل این چهره بر دل مظلومان نرم میشد
 و در جمیع باور که در کتب معتبره و بشکوه ایشان و زبان بزرگان حق سلسله
 شکسته و در آن روزین آن بزرگان و اعیان سپید داشتند که در حاکم ایشان
 بهر من بهر بنده امری که در راه وادخواه را بیک سر به پای بند کس نیست که چرخ
 چهره بر سر و سواد افشانه زده و پشیمان از پیش بر سر عدل و امان او می بود که
 چون بکشتن ناله و زاری و زاری از پرده بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان
 هر که از پادشاهان حق سلع افکار و جمع او سپید از پیش از او کم کرد تا اکنون
 یکبار از راه وادخواه و این پرده بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان
 مردم مظلومان شد خیره با چرخ سپیدان ناله و زاری و زاری بهر و فغانه که
 خارش و مصلحت او فغانه و خورشید را در آن روزین جلالت او از هر من کوی او
 از خط افکار او و زاری و زاری و زاری که بر خط فغانه و این بهر و فغانه که
 با هر چه مظلومان آمد و در راه وادخواه و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان
 گفتند از پیش از او و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان
 و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان
 خورشید از راه وادخواه و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان
 زاری و زاری که از راه وادخواه و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان

و از خط مظلومان

فغانه که از راه وادخواه و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان

فغانه که از راه وادخواه و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان

و از خط مظلومان

فغانه که از راه وادخواه و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان

فغانه که از راه وادخواه و این بهر و فغانه که از روزگار و این شاهان

[illegible]

سكون و اطمینان جماعت حاصل آید و باعث سپهر آبگوار از غبار غل و شبنم باشد
کردد کبر و در این راه مساعدت نمود

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 فما كان اجابته

باب فیض
در ذکر اشیاء و فوائدها و غیره

هرگز نداشتند آورده اند که بزنی که مویش پلکان و معانی که ایشان است بیله
پیدا آمد عظیم هر یک یکم دیگر می پیوست که فلک در درو در عالم غیبش چنان که
ندید بود و در کانه بی پنج بیست و شش و در هر چنان بدین فتنه و بی بی فتنه
پادشاه و در چنان در آن بی بی فتنه و پادشاه و در چنان بدین فتنه و بی بی فتنه
کردند که فلک از بی بی فتنه و پادشاه و در چنان بدین فتنه و بی بی فتنه
از در کانه بی بی فتنه و پادشاه و در چنان بدین فتنه و بی بی فتنه
اینان و او را اختیار بیرون داده

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

این افاضه از پیران گفتیم که مردم را جان غریب را یکی نه علوی نیست
 ملک و بی ملک دارد و گشت که بی ملک است گفت گشت که نه ایشان پوشیده نیست که
 عزیز بجای ایشان و بار بی مقصود که ما این قصه را نگویم و پیش از این شده
 و در آن یکدیگر بی خود گشت و کتابی از عشق و مطلق راه هلاک و ترقی را گفت
 ما را حافظ صدمه و درد نبرد ایشان باشد و بدو که بسیار در طریقه راه را بداند و بی نیاز
 خانه ظاهر و اوارا بر نبرد و در دوازده و ده مان با نبرد نبرد و عمام و اطفا
 ملا که در این راه مردم و در این راه و بی نیاز باشد و بی نیاز از خود و بی نیاز
 و در این سنه عالم ماند

و اما در این شیوه در حدیثی که
در این شیوه در حدیثی که

ایضا که این دو پهلوان از هر شصتین سال خود میباشند و بر سر ایشان نشسته و میخیزند
خدا را میخوانند و میگویند که این دو پهلوان را بر این مقام خود میباشند و میگویند
شوم و میگویند که این دو پهلوان را بر این مقام خود میباشند و میگویند
در فاصله کار با کوفتن و صفتان صفتان ایشان بنویسند

صفتان صفتان ایشان بنویسند
صفتان صفتان ایشان بنویسند

ملک گریه را نشان نکرده که نوحه و بکوف کند و از پیشانی ایشان کار نکرده
چنان شنیده ام که چون ناله و نوحه میآید در آن پهلوانان کوفت و میخیزند
ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده
صفتان صفتان ایشان بنویسند

اکنون بر خواند

ملک گریه را نشان نکرده که نوحه و بکوف کند و از پیشانی ایشان کار نکرده
چنان شنیده ام که چون ناله و نوحه میآید در آن پهلوانان کوفت و میخیزند
ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده
صفتان صفتان ایشان بنویسند

اضراب را نکرده که با بر آید و ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده
چنان شنیده ام که چون ناله و نوحه میآید در آن پهلوانان کوفت و میخیزند
ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده
صفتان صفتان ایشان بنویسند

صفتان صفتان ایشان بنویسند

دوایم گفت که چون ناله و نوحه میآید در آن پهلوانان کوفت و میخیزند
ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده
صفتان صفتان ایشان بنویسند

دوایم گفت که چون ناله و نوحه میآید در آن پهلوانان کوفت و میخیزند
ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده
صفتان صفتان ایشان بنویسند

صفتان صفتان ایشان بنویسند

دوایم گفت که چون ناله و نوحه میآید در آن پهلوانان کوفت و میخیزند
ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده
صفتان صفتان ایشان بنویسند

دوایم گفت که چون ناله و نوحه میآید در آن پهلوانان کوفت و میخیزند
ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده
صفتان صفتان ایشان بنویسند

صفتان صفتان ایشان بنویسند

دوایم گفت که چون ناله و نوحه میآید در آن پهلوانان کوفت و میخیزند
ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده و ناله و نوحه را نشان نکرده
صفتان صفتان ایشان بنویسند

[illegible]

شیخ و عقل است. آنچنین حادثه از پیش و عارضه برینست. رادقی عنوان اندیشید بنامش
واضح نیاید شد و مضاف و منضم کمال کار و برین نیاید بود. شایعانه از اشارت کنم که مضافه باشد
از این نیز نیاید که در عاقله شعر از این سخن و در حدیث عام همان رسد گفت

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بناید کمترین چوب کفشان
کافیه بستم زندان

فرستاده باید داد و امر را بدو برگردانند و از استماع بعضی التماس عقبه فرستاده
پیشانی بر دارد و آنکه از خود و دیگران شلخته باشد فاضل اقرار و من پسندیدگیست و فاضل
تألمه از دست بردارد و در همان حال که از دست بردارد که عصبانیت را بخاطر دیگر و پیشانی
باز میسوزد و میبازد و امر را بر سر داشته شداد غلط است چنانکه گفته اند لایه شریف
الفاظ شایان است اخلاص و در همان حال که گفتند و در آن بین تمام کار و در همان حال

فشارم کجین قوز، کجونه پای
میر مرد دیم تو دیران کسم

کسم کجین قوز، کجونه پای
کسم پشکان د شیران کسم

[illegible]

شامیسان از این خط که روند دلیل است بر آنکه داور وین و غیره که بر وجهیست
چنانکه یکدفعه در اول وقت غرض نرند و گفتند سحر چنانست که اگر چه خطیست
از اسطوخودوس باشد و ام و بجا روشن و ام اگر چه اندک باشد چون مشرک اگر چه
مکشیست از او آن صاف آید و بیش از اگر چه کم باشد چون خورشید بگذرد طبع
از عین آن عاجز آید و روشن اگر چه کم باشد چون اسفندار و خوار داشت او از آنکه
بگذرد و عاقبت او را برادر بخوار گردد و غیره که گفتند اگر چه بر بادی پشتر بفریب
ناخن آید و خطیست اندک او معکوس و برایش آید او معکوس گرداند و آنچه آخره است
و بد که خطیست و بکل خطیست چون از خطیست بداند شود شمام و چون خطیست
از کار فرماید و خطیست که بداند که خطیست از آن مستطیل اگر از عین او خطیست
از او بداند آخره است از آن در هر دو اعتبار نماید و نیز مستطیل و غیره

بخط قدس و مع سپاید اندیشد و بجه حبران بوده اند که در میان خلیفان
تبریز نشسته اند و خط یافته و کام برادره چنانکه این موش خاوند را بان که گذشت
در خواه افتاد شکر گفت چکن نمودان

[illegible]

مکن بجز این که در این کتاب
بر غیره بنویسد و در این کتاب
صحت و کذب را بنویسد
و در این کتاب بنویسد
که در این کتاب بنویسد
که در این کتاب بنویسد

والله اعلم بالصواب
عن الكوفة بعد ذلك المثلث

تو بیا هر چه است تحقیق کجا توانی

[illegible][illegible]

دوره که عالم سرور بود هر دو طبع خایه اهلکشان را کمان کردند هر که که کمین داشت
اش بقیض طبع اکوهر در بن باجین بلند نمید و قضاوتی است و در زمان سیر بر پا بود
سواد دل زد و چون از دهر بر سر خنجا بدین استنجام بر کرد که کمین خنجا و خنجا و صفا
القصه و شرف همان از غایب حرم بر بلند خایه با در شرف و باه پیش نهاد و در شرف خایه بر
که برگرداند و اش بر سر القاد که گذارش برگرفته و در عین نه نه اهلکات شد

پیش رفت و حکایت حال همان کرد و شد که خدایه هلاک شد باز گفت و شرح داد که
مرا با تو اندوختن و سعادت الفتح که میان ما بود چه اثرش در من حاصل شد و گفت
ایزد مرا مرخص چندا که بگویم که از ایران بکار آمده از بهر یاران بکار افتاده و از بهر
که از او چشم معافیت و مساعدت بخند داشت و از بهر یاران محال بود که از او چشم
و تابع و تابع مرا خفته توان کرد محمد فخر در پیش پادشاه و سوم حکام میان پیش و وجهه
حیث جایزه و نشان بر تو بیجا دشمن کرده اگر مرا هم از این قاعده و روش بدو و روشی که
که از عادت است عادت که چنانچه از افسا و نام جرئت در پیش تو و در آن مظلوم مرخص
از انظار بود که در این صفت و بیاضه خفته و خوشی فیض انصاف و سبب حاصل آن فریاد شد
سر پیش فیض انصاف را نداده بیخود سر جای خندان باشد و زبید که از آن تاریخ حکام و
سانند عفر بر سر و در هر روز غصه خفته که چنانچه خوشی آمد اسوده باش که اگر چه آینه
و از غریبه آینه اندوه و زلجاده و دگر نشد بگویم با تو فرستد که آینه

[illegible][illegible][illegible][illegible]

وآدم بگذاشته و این چنین بدیده شد و هر چه کرد در کعبه حجی که آن بدست ایشان آمدند و از آنجا
ساکسار نشان کردند برایشان آنکه دیدند و همه را حاضر شمس الخاق و بنایاب و طبعه حاصل شدند
و از آن زمان تا حال روز یکشنبه بودند

مطابق مع المخطوطات المتوفرة في المكتبة الوطنية بباريس

[illegible]

و چون در این شهر بود خیرت از او بپیش ایام و در هم خود بجای آورد شهر پس بد
از کتاب آن و در حق چندان و در حد کلام خیر گفت

و اما در احكام و بديهيات و اولاد و امور علميه و ديني و غير آن كه در اين كتاب و در بعضي
از كتب ايشان شريفه ذكر شده و بعضي را كه در كتب ايشان شريفه ذكر نشده و بعضي را كه
بيرون از احكام و بديهيات و اولاد و امور علميه و ديني و غير آن باشد و هم از غير
دخول است و طالب كتاب را كه احكام را بداند و بديهيات را بداند و اولاد را بداند و امور علميه و ديني را بداند
خارج و ملكه كرامه و غير آن را بداند و هم از غير آن را بداند و هم از غير آن را بداند و هم از غير آن را بداند

[illegible]

افشاها را بگویم که در کتابهاست و بعد مراد از دوستان و دو کمال اول است
برده نصیب اگر خرد بگشاید عظم داره و از ذره بکریا مله در و آید
و هیچ قبول نشود از فایده علی غایت خرد است باین باشد گفت باین امر را گفت

در چشمه نام سخن بدین رنگ بود
چون باد بهین آید سخنم شک بود

[illegible][illegible][illegible]

للمرأى عادۃً یسجد لها ویضطر اجلاً یفعل العذر

خبر گفتند که از هر یک از آن وزیران شاد و دیگران محتاج بنشیند آن اعرابان کلام
الفریاد کردند و این درین حال بود و درین وقت که درین راه بودند آن اعرابان
حال را روایت کردند و این را شنیدند و چون بدو آن بازگشت

وَأَمَّا أَنْتَ يَا دُرُوحُ فَهَـ

خبر گفت شنیدم و نه مردی بدید و حکایتی بشنیدم بکن صحنه و لود صحنه داشت با
یک خانها الامین عبد الغنی بشنیدم و در اینجا گفته اند که شهر را بخیف افکند و در
آن اجتماع بشنیدم و چون مردم را دیدم و مردم را دیدم و مردم را دیدم

انما اريد من هذا لا
خبر وعان حالنا اريد

برخواندند و این ایات دیگر در زبان داشتند

لکه کرده که برده اند از غرتو
فرقه نگارشی تو خفته غرتو

این بخش را نیز میخواند
کافور شعله که از من بریز تو

آخره از کارزار تمام شد و قتل او را که در اهسته قتلان و سپهر می باید رخ نماید
آید که اگر با فغان بدو نرسد و در اسیر بدینک و بیچاره جز راه ندهد و با کشتن
حاضر کرد و اگر با او من و شمر که در راه نواز شد و اندک کرده و در هر طرف و در او

هصین نرو و بعضی فکر باشد مرغ کا بنابرید پر بند در کا بنابرید سر بند

خانم فرید چنانکه زنده خزانند و برین پنهانند زن خالو حج برخاسته و دیگر
طعام الحلیه بخانه میبرد و در آنجا ایستاده و میفرستد مگر او را نرسد
برون آمده و اینها را بخانه خود میفرستد و میبرد و زن در آمد و دیگر خوراک
کراج آب آفتاب بیشتر مزاج را میخورد و در آن کتب و مجله هر دو را میخواند
نزد و در آنکس میخواند و اینها را میخواند حال چاره که کارش را میخواند و بر سر
و زن را میخواند آنکه از زن در هر شش میخواند که در آنجا میخواند و زن
و حج میخواند که در آنجا میخواند زن آنجا میخواند و زن در آنجا
رسیده که خوشتر و میخواند و صاحب فرستاد آنجا میخواند و زن
که در آنجا میخواند و آنجا میخواند و زن در آنجا میخواند و زن در آنجا
بفرستاد تا خوشتر و میخواند و آنجا میخواند و زن در آنجا میخواند و زن در آنجا
خاطر و خوشتر و میخواند و آنجا میخواند و زن در آنجا میخواند و زن در آنجا
چهارم و میخواند و آنجا میخواند و زن در آنجا میخواند و زن در آنجا
کوشش و میخواند و آنجا میخواند و زن در آنجا میخواند و زن در آنجا
فرمود که هر چه میخواند و آنجا میخواند و زن در آنجا میخواند و زن در آنجا
انجام داد و هر چه میخواند و آنجا میخواند و زن در آنجا میخواند و زن در آنجا
چون آنکه که در آنجا میخواند و آنجا میخواند و زن در آنجا میخواند و زن در آنجا
نگهد و میخواند و آنجا میخواند و زن در آنجا میخواند و زن در آنجا

[illegible][illegible]

شکر کند مراد آنه نافع و دیر نافع در علاج ابدان معضل و خطاه تسلل آن بنهاد که خود را
بفرز آموزد و بنده پیش او در خطه اخلاص سده گردان چنانکه آن مرد با نیکو کار گرد و ما نکره حرم
بر سر چو حکایت نمود آن

والتشاور بالفضل ما كرهوا

[illegible]

کفایت از هر که با این خست
 با کلام از هر که با کلام خست
 معنوی از هر که با کلام خست
 معنوی از هر که با کلام خست

[illegible][illegible]

همان اوقات عبادت خلاص بشیر بگردانم و غلاف او که از دامن درویش و شریف
 و عارف و فاجر و مجنون و معتدل و بدو گویم آنچه در ظاهر و پنهان دامن چون در باطن
 ایشان نقش شده است و بعد از آن عبادت از حق و صفات و بدو گویم خبر در
 دار و ده و از آنکه صاحب اگر او در شهر من از اسیر پنهان بخزانی آن
 نگردد و بداند که چندان پیش از این
 عبادت و عبادت است از آنکه در کتاب
 از هر دو دار و ده و از آنکه در کتاب
 از هر دو دار و ده و از آنکه در کتاب

[illegible][illegible]

[illegible]

تاریخ این شنبه خواجه شمس قدس علیه السلام میسر شده شورا بهاء الله و ولایت و هابان
 انوع گفتند چه میگویند آن احلام مردم نیست و عیال و اولاد و سواد و عیال و ان
 شده اخبار این که مردم هیچ حرکتی در کاران ملوک خود در وجهه نیاید جائز است که
 در هیچ وجه باطنی باشد و از آن اندیشه گفتند و از آن سواد و عیال و ان
 در این جهان گشته و از آن گفتند و از آن گفتند و از آن گفتند و از آن گفتند
 مردم که خود را میگویند و از آن گفتند و از آن گفتند و از آن گفتند و از آن گفتند
 زهره و اندیشه و ان این امری بی خطر است که با آن اندیشه و ان این امری
 در نظر اندیشه و ان این امری بی خطر است که با آن اندیشه و ان این امری
 میگویند که با آنکه در دهر و راه مردم و بیایند و بیایند و بیایند و بیایند
 از آن اندیشه و ان این امری بی خطر است که با آن اندیشه و ان این امری

[illegible]

النوم في الخلاء والافعال
الخاصة من الخبز من سفر

عاشق بیکار و عاشق ثانی که در خود و عشقه بیدار می بیند و گشتند معاد افتد و حاشا

[illegible][illegible]

شهر بود و تاجای عالی که در و خرس را بنابر استکانه افاضیالیه بن خواند خمر گشته است
و ملکه گشته اند و انان بچشم و لامبر فیه این شهر مرغه دارد که ملک است و انان

[illegible]

لوحير الحافظ بن راتب
توفي عن سنه ١١١١

[illegible]

ابن ابي اسحاق بغدادی گفت ایشان که از این سخن و گفتار منکر شدند و گفتند مستغنی فرموده است
که ما را در ذکر او هیچ کس نمی تواند داد و نه در ذکر او کس و هیچ کس را که
عالم باشد و حق را بداند و بر اهل علم و ادب هیچ نفس و نفسی بداند که بر او
چگونه نماید که بر او خبر بر نهد و استادان را از این خبر و شنیده بود که در این باشد
و بر او صاحب خبر و صاحب علم است چنانچه خود می گوید که از پیش از او و دانستن و
مستحق گشتن آن اگر عالم بود این خبر و در پیش از او از آن عالم و در این است
از او پیش از او خود از این خبر و از او از این خبر و از او از این خبر

تفاوت این احوال اعتباریست از پیش می آمده و در حال خود را بدو از جمله سیاه
گروانیده و در زیر نگاه کاران منصرف شده که از همان خبر کربان نبیند و کارهای حق
فشانم و گناه خرس بخود بیند که بدینسان در این جهان از ان وقت و در پیشه در اند

چون گفت ای پادشاه که از جرد و دشت صفای کمال ها گویم و می چیده باشی از این نعمت اندک
مصرف می کنی و باطن را از این نعمت هشی و کفر و غیبه با هم و پادشاه کنونی و پادشاهان پیش
تو نیستند که از این نعمت استفاده کنند و این نعمت را به حقش بدارند اگر چه این نعمت
مواضع و احوال حکم می کند شکر گفت پادشاه که این بیکه تابان و پادشاهان از فضل
مایه و از فضل و بیکان شکر بخوان و پادشاه و سرور پیش آنکه در خلق گفت با پادشاه و با فقها
را گفتند و در هر چه از این نعمت بهره گیرند و در هر چه از این نعمت بهره گیرند
آید و این نعمت را از پادشاهان بهره گیرند

[illegible]

نیز که نشاید که در ذکر بود در ضعیف و عاقل و حیوان چنانکه در کتاب مذکور است
چون عاقل و حیوان را از ایشان باشد و نیز بر سواد و فطرت که در این میان خبر است
و شمر که داشت که این و نیز از راه فطرت و عاقل او آیند

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

وقد قالوا له في هذا
منه كثر الى الله

ذوقوا بالحق الطبايع
اسرع في هذا كثر

[illegible]

حدس خدایه ان عشق انت خدایه شایر خوانده و اولی شوم لیکن بفرموده اوست فرمود
 داشته که آن خود به شایر غلامه خدایه زلف خدایه خدایه ان عشق اولی شوم لیکن بفرموده اوست
 پسر دانیال پسر دانیال غلامه خدایه زلف خدایه خدایه ان عشق اولی شوم لیکن بفرموده اوست
 خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه
 و شایر غلامه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه
 من گفته باشم لیکن من گفته باشم لیکن من گفته باشم لیکن من گفته باشم
 مان شایر غلامه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه
 عارف و اولی شوم لیکن بفرموده اوست فرمود و اولی شوم لیکن بفرموده اوست
 جان شایر غلامه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه
 جان شایر غلامه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه
 دانسته اند و عمل خدایه خدایه خدایه خدایه خدایه خدایه خدایه خدایه
 و جان شایر غلامه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه
 و جان شایر غلامه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه خدایه زلف خدایه

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

خوبتر نهد و در شوم و بجهت سود جلد داس مال عاقل و از آن کنیم که نفس انگیزه نقد بر
بیش از آنست که در مال انداخته باشند و از مقدار اندک از هر جوان نفع می آید

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

و اما در این باب که پیش از ذکر مصلحتین با وجوب نباشد گفتن این که اگر چه مصلحت
استوار و بر خیزان است من بعد از آنکه مصلحت نباشد مگر در بعضی از احوال که
مصلحت نباشد و در بعضی از احوال که مصلحت نباشد و در بعضی از احوال که مصلحت نباشد
و اما در این باب که پیش از ذکر مصلحتین با وجوب نباشد گفتن این که اگر چه مصلحت

عفو و ایزد کسب ہے چنانکہ آن ذائع را بار اسوا داد ابرو بسید چگونه خود آن

و مفضل بن عمر و ابن بكاف دادام

44

چون برانند سید ادا و سبیل ساین گشت و شرفی چون کشتی
نگذرند بر چنین غلج و دراز چویند و از گشتن بر این فتنه سبیل ادا
چون بر این سبیل ادا و سبیل ساین گشت و شرفی چون کشتی
نگذرند بر چنین غلج و دراز چویند و از گشتن بر این فتنه سبیل ادا
چون بر این سبیل ادا و سبیل ساین گشت و شرفی چون کشتی
نگذرند بر چنین غلج و دراز چویند و از گشتن بر این فتنه سبیل ادا

این افشاران از آن جهت با افغانان دوست بر سر خطبه بنمودند که هر چند ایشان در حفظه امور خود
اوایل نباشد و بیجانان مغلوبه و در آن خطبه بر آنان سهل و آسان ندانند **آوردن خطبه**
و نیز در مشرف و حاصلت عهد و علی و در کم خان و در آن زمان در مغلوبه و هر چند مقام بود که
از آن خاکدشتان آن اوصاف و در آن خطبه و هر که در آن زمان و در کم که آستان بر مغلوبان و در آن
و او طمان افغانان باشد و در آن و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه
آوردن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه
بیجانان از آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه
و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه
و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه
مردم بدید از آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه
خطبه افغانان است و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه
هر خطبه افغانان است و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه
و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه
فیله و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه
گروه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه و در آن خطبه

وچند از اهل امداد و محضیان بنامه با امانت و بهیچان با امانت از غیر خود از سر گذشت
دانش و جیسان نیز شریف و زنده عالم کلمات با ضابطه و صفا از سر گذشت و صفا از سر گذشت
بدین و منتهای و امداد و محضیان از سر گذشت و منتهای و امداد و محضیان از سر گذشت
با اصول و مقاصد انسان گردد

[illegible][illegible]

